سومین علت رویارویی در کربلا ؛ پیروی از شیطان 2

موضوع : سومین علت رویارویی در کربلا ؛ پیروی از شیطان 2

قال الله تعالی: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِير»[1]

مقدمه

یکی از وظایفی که به عنوان یک انسان مؤمن و کَیّس، بر عهده همه ما است شناخت دشمن و حربه های اوست. دشمن از هر راهی که وارد می شود، انسان باید راه کار مقابله و مانع شدن از نفوذش را پیدا کند. شناخت حربه های شیطان و شناخت دام ها و راهکارهایی که شیطان از آن طریق روی افراد نفوذ می کند خیلی مهم است. اگر ما این ها را نشناسیم، ممکن است نادانسته حزب شیطان شویم، ممکن است نادانسته از سلک حزب الله خارج شویم.

علت اهمیت شناخت شاخصه های حزب الله و حزب الشیطان

در قرآن سه مرتبه کلمة حزب الله آمده و سه مرتبه هم کلمة حزب الشیطان آمده است. قرآن کریم می فرماید حزب الشیطان خاسر و زیانکار است، اما حزب الله غالب و مفلح و پیروز است. اگر انسان شاخصه های حزب الله و حزب الشیطان را نداند ممکن است ناخواسته داخل حزب الشیطان شود، همان گونه که بعضی از کسانی که در کربلا بودند، و با امام حسین جنگیدند، تبلیغات و کارهای اموی، تشخیص حق و باطل را برای آنها مشتبه کرده بود. لذا بعضی از اینها فکر می کردند دارند ثواب می کنند، دارند کار خوب انجام می دهند، مگر نمی گویید: «هَذَا یَومٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُوأمیَّه».[2] بعضی از اینها با «الله اکبر» گویی و ظاهر تدیّن این حرکت را انجام دادند. این خیلی مهم است که انسان بداند شاخصه های حزب شیطان چیست؟

سخن و هشدار قرآن پیرامون شیطان

شما سورة فاطر را ملاحظه کنید، آیة ششم این سوره می فرماید: «إنَّ الشَیطانَ لَکُمْ عَدُوُّ»؛ این خیلی قابل تأمل است. می فرماید: شیطان دشمن است، این حرف خداست. و برای اینکه حواس من و شما را جمع کند می فرماید: «فَاتَّخِذوهُ عَدُوّاً»[3] شما هم او را دشمن بدانید و ناخواسته به دنبال او نروید. بعد قرآن کریم می فرماید که شیطان با حزب و گروهش سعی می کند انسان ها را اصحاب سعیر و اصحاب جهنم سازد. قرآن می فرماید: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ»؛[4] شیطان و نیروهایش شما را می بینند. همه جا در کمین است، در صراط مستقیم می نشیند، و سعی می کند هر کسی را به نوعی در مسیر خودش بکشد. این مهم است که انسان گام های شیطان را بشناسد.

گفت و گوی شیطان با حضرت یحیی علیه السلام

می گویند شیطان زمانی با حضرت یحیی گفت و گویی کرد. شیطان به او گفت که جناب یحیی می خواهم تو را موعظه ای کنم، تو زیاد غذا می خوری و همین توفیق نماز شب و عبادت با خضوع و خشوع را از تو می گیرد. می گویند حضرت یحیی بعد از این نصیحت و از این جمله، - چون خود دشمن آمد و راهکار را گفت- به شدت غذایش را کاهش داد و گفت دیگر نمی گذارم این مانع جلوی عبادتم را بگیرد. شیطان گفت من هم دیگر تو را نصیحت نمی کنم. با این حرف و راهکاری که به تو گفتم، شما متوجه اشکال خودت شدی.[5]

ملاقات شیطان با حضرت نوح

بعد از جریان طوفان نوح و بعد از این که طوفان نوح تمام شد، خیلی از خلاف کارها، گناه کارها و اهل عذاب و معصیت از بین رفتند. شیطان با حضرت نوح ملاقاتی کرد. این روایت از امام صادق علیه السلام است، طبیعتاً فرازهای آن برای ما جنبة روایی پیدا می کند. امام صادق علیه السلام فرمود شیطان خیلی اصرار کرد که نوح را نصیحت کند. نوح گفت: تو به من ضرر نرسان، من نصیحت تو را نمی خواهم، تو با من کاری نداشته باش، مرا به خیر تو امید نیست. گفت: من مي خواهم مطالبی را به تو بگویم چون تو به گردن من حق داری، کار من سبک شد، خیلی از اینها با این طوفان و سیل از بین رفتند. شیطان برای گفتن نصیحتش اصرار کرد، حضرت نوح گفت: بگو. گفت جناب نوح، «إذا وجدنا ابنَ آدَمَ شَحِیحاً أوْ حَریصاً أوْ حَسوداً أوْ جَباراً أوْ عَجولاً تَلَقّفناهُ تَلَقَّفَ الکُرّهِ فإذا اجْتَمَعَتْ لَنَا هَذِهِ الأخْلاقُ سَمَیّناهُ شَیطَاناً مَریداً الْخَبَرَ» چهار صفت وقتی در فرزند آدم باشد، بخل، حرص، عجله و حسادت و زورگویی- الشحّ به معنی بخل است، منتها از بخل هم یک درجه بالاتر است. شحّ آن بخل شدید است. بخیل فقط اموال خودش را نمی دهد، ولی شحیح شاید اگر دیگران هم بدهند ناراحت مي شود؛ شاید خودش هم آن را مصرف نکند. روایت داریم امام صادق فرمود: «شحح»شحیح اشدّ از بخیل است. – شیطان گفت جناب نوح، انسان هایی که شحیح و بخیل، حریص، حسود و عجول هستند این ها مثل توپی که در دست بازیکن ها این طرف و آن طرف می رود، در دست من هستند. اگر فرزند آدم را با این صفات بیابم به سادگی او را در سیطره و چنگ خودم می آورم.[6]

خطاهای شیطان در درگاه الهی

ببینید شیطان خودش از کم شروع کرد ولی به کم تمام نشد. اولش به مسایل مادی توجه کرد و به مسایل معنوی توجه نکرد؛ گفت: من از آدم بهترم، من از آتش هستم و آدم از خاک؛ اما توجه نکرد که درست است این آدم از خاک آفریده شده، ولی «نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ روحِی»[7] یک روح خدایی را حمل می کند، یک جسم خاکی و یک روح متعالی را حمل می کند. شیطان به بعد متعالی انسان توجه نکرد، به آن جنبة خاکی اش توجه کرد. در مرتبة بعد تکبر ورزید و گفت: سجده نمی کنم. در مرتبة بعد -العیاذ بالله- به خدا گفت: من بیشتر می فهمم، تو به من می گویی سجده کن اما من بهترم، تو اشتباه می کنی، و به همین ترتیب کفر ایجاد شد. درجه به درجه، استدراج؛ «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُون»[8] وقتی انسانی پله پله پایین می آید به این می گویند استدراج، یعنی سقوط تدریجی. در مرحلة بعد هم رانده شد و در مرحلة بعد هم قسم خورد همه را گمراه مي کنم. پنج، شش مرحله است: اول توجه به جنبة مادی نه معنوی، بعد تکبر، بعد استنکاف از سجده، بعد همین گونه ادامه یافت تا رانده شدن و اعتراض به علم و و آفرینش خدا، و قسم به گمراهی بشر. به همین دلیل است که من تاکید می کنم ما باید این خطوات و گام های شیطان را بشناسیم.

شیطان سیاست گام به گام دارد، گاهی ناخواسته انسان وارد حزب شیطان می شود، گاهی انسان ناخواسته در دام شیطان می افتد. باید جلوی این خطوات را از راه خودش گرفت، انسان باید ببیند خطر و دشمن از چه راهی وارد شده، از همان جا و به همان طریق مانع آن شود. اگر در یک انبار گندم سوراخ های موش پیدا شد، باید همان سوراخ را گرفت و اجازه نداد موش گندم ها را از انبار ببرد.

گر نه موش دزد در انبان ماست

گندم اعمال چل ساله کجاست

پس در اول دفع شر موش کن

بعد از آن در جمع گندم گوش کن

معنای هدایت متقین توسط قرآن

قرآن مي گوید: «یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ»[9] اول پیرایش، بعد آرایش. ابتدا تخلیه و بعد تجلی. شما اگر در یک ظرف گِلی شیر بریزی آن شیر هم گل آلوده می شود. به همین دلیل می گوید اول پاک و تزکیه کن. چرا قرآن در ابتدا می گوید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِين»[10] این قرآن مال انسان هایی است که تقوا دارند، اصلاً قرآن آمده که خودش تقوا ایجاد کند، پس چرا اولین سخنش این است؟ به این دلیل که قرآن بر کسی می تواند اثر کند، پس چرا اولین سخنش این است؟ به این دلیل که قرآن بر کسی می تواند اثر کند که در وجود او زمینة پذیرش باشد. این همه پیغمبر برای ابوجهل قرآن خواند، خودش هم می گفت: «انّی اعلم هو الصادق»؛ من می دانم حق با پیغمبر است، ولی ایمان نمی آورم.

ابن ابی العوجاء زندیق، کمونیست و دهری و مادی گراست. - دهری به کسانی می گفتند که خدا و قیامت را منکر بودند، به تعبیر امروزی آن ماتریالیسم بودند- او چند جلسه با امام صادق علیه السلام بحث کرد، در یک جلسه امام آن قدر زیبا با او بحث کرد که همة راه هایی را که منجر به کفر می شد بر او بست. راوی می گوید وقتی رفت گفتم: یابن رسول الله، فکر کنم او امروز مسلمان شود. آقا فرمود: او کافر می میرد، او کور است، خوب گوش می دهد، ولی توجه و گیرایی ندارد. چشم ظاهری دارد امام را می بیند اما تأثیر نمی پذیرد.

کینه و عدم ترحم ؛ حربه شیطان

اگر ما این گام های شیطان را نشناسیم شاید به آن مبتلا شویم. این گام ها زیاد است. من دو مورد آن را جلسة قبل عرض کردم. گفته شد یک گام شیطان کینه است، «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء».[11] سعی کنید با برادر، فامیل، آشنا، پدر، مادر، دوست، کینه نداشته باشید، قهر نباشید و اختلاف نداشته باشید. قرآن کریم در سورة حجرات می فرماید: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»؛ رابطه تان را با هم خوب و اصلاح کنید، «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُون»[12]؛ تا رحم خدا شامل حالتان شود. اگر شما به هم رحم نکنید، از خدا توقع رحم نداشته باشید. حدیث داریم، امیرمؤمنان فرمود: «یَا نُوفُ ارْحَمْ تُرْحَمْ»[13] ای نوف! رحم کن، از دیگران بگذر تا خدا از تو بگذرد. مردم از هم بگذرید تا خداوند شما را مورد لطف قرار بدهد. یک گام شیطان کینه و دیگری تزیین گناه است یعنی شیطان گناه را زیبا جلوه می دهد.

سومین گام شیطان: فرصت سوزی

گام دیگر شیطان تسویف است.[14] تسویف یعنی فرصت سوزی، یعنی از دست دادن وقت، یعنی امروز و فردا کردن.

خاربن در قوت و برخاستن

خارکن در سستی و در کاستن

این که انسان دائم بگوید فردا، پس فردا، حالا درس می خوانیم، حالا خوب می شویم، حالا اصلاح می شویم. مگر انسان خبر دارد چقدر عمر می کند؟ مگر انسان می داند که حتماً پیر می شود و فرصت پیدا می کند. تازه اگر فرصت هم پیدا شود، این فرصت جوانی و نوجوانی پیدا نمی شود. انسان های زیادی هستند که اکنون برای از دست رفتن فرصت های جوانی شان تأسف می خورند، این ها برای ما عبرت است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إيّاكم و تسويف العمل»؛ (الحیاۀ، فارسی، محمدرضا حکیمی، ص574) بپرهیز از این که تسویف و فرصت سوزی کنی و کارت را به آینده موکول کنی. استفاده کن و بهره بگیر. نگذار فرصت هایت از بین برود. شما به قیام کربلا توجه کنید، چه افرادی فرصت را از دست دادند! شاید قصد همة آنها هم بد نبود، اما انسان گاهی ناخواسته فرصت را از دست می دهد.

طرماح بن حکم

طرماح ابن حکم یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام است. او در همین مسیری که امام به سوی کربلا و کوفه می رفت با حضرت ملاقات کرد. ظاهراً این اتفاق در همان روزهایی است که حرّ بن یزید ریاحی لشکر امام را محاصره کرده بود. وقتی طرماح با چند نفر آمدند، حرّ به امام عرض کرد این ها باید به کوفه برگردند. امام فرمود: این ها لشکر من هستند و با من هستند. گفت: نه آقا، این ها با شما نبودند این ها الآن آمدند و پیوستند. امام فرمود: فرقی نمی کند این ها با من هستند کاری با آنها نداشته باش. جلو آمدند، امام از یکی از آنها پرسید: از کوفه چه خبر؟ عرض کرد: یابن رسول الله، قیس ابن مسهر شهید شد - قیس مثل مسلم نمایندة امام در کوفه بود- سفیر شما شهید شد. امام فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ»؛[15] بعضی ها رفتند، بعضی ها منتظر رفتن هستند. بعد دستانش را بالا آورد و عرضه داشت: «اللهم اجمَع بیننا و بینَهُم»؛ خدایا ما را هم به این ها ملحق کن، بین ما و بین این شهدا یعنی قیس و دیگران اجتماع قرار بده تا ما به هم ملحق شویم. و بعد دربارة اوضاع کوفه از آنها سؤالاتی کرد. آنها پنج، شش نفربودند، همه آنها ایستادند، اما طرماح گفت: آقا، من در کوفه کارهایی دارم، می روم مقداری کارهایم را سر و سامان بدهم، برای زن و بچه ام آذوقه ببرم، مقداری سفارش های مالی دارم، این ها را انجام مي دهم برمی گردم. رفت، امام فرمود: زود بیا یک وقت جا نمانی. گفت: چشم آقا برمی گردم.- به امام حسین علیه السلام علاقمند بود، انسان خوبی هم بود، معلوم نیست فرصت سوزی حتماً با قصد سوء همراه باشد. گاهی فرصت ها ناخواسته از دست می رود.- رفت، وقتی برگشت امام حسین علیه السلام شهید شده بود، زمانی رسید که دیگر خبر شهادت امام حسین علیه السلام منتشر شده بود و طبق این نقل تاریخی نتوانست به امام بپیوندد.[16] گاهی هم قابل جبران نیست، و فرصت ها می گذرد.

سؤال مهم قیامت در مورد ایام جوانی

لذا یکی از گام های شیطان، تسویف است؛ فردا فردا کردن، از دست دادن آن انرژی و توانی که یک جوان دارد، حافظه تان خوب است، می توانید قرآن حفظ کنید، شعر حفظ کنید، قدرت عبادت و بندگی دارید، می توانید ساعت ها روی پا بایستید، میتوانید قرآن بخوانید. سن که از یک حدی گذشت، امکان کسب این انرژی برای انسان نیست. چرا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: فردای قیامت از چهار چیز سؤال می شود: 1- از مال؛ می گویند آن را از کجا آوردی و در کجا صرف کردی؟ 2- از جوانی سؤال می شود.[17] مگر جوانی جزء عمر نیست؟ چون که صد آمد نود هم پیش ماست. چرا می گوید از عمر سؤال می شود، از جوانی هم سؤال می شود؟ معلوم است که جوانی حساب جداگانه ای دارد. استثنایی دارد و در واقع فصل دیگری و حساب دیگری روی آن باز شده است.

قدرت تغییر منش در جوان

یکی از اشکال هایی که از پیغمبر می گرفتند همین بود، می گفتند: پیغمبر جوان های ما را فاسد کرد. البته آنها هم حق داشتند این حرف را بزنند، فطرت جوان پاک است. هشام ابن حکم یک جوان است که تازه موی بر صورتش روییده. این جوان امام صادق علیه السلام را اصلاً قبول نداشت، در خط امام صادق علیه السلام هم نبود، چند جلسه آمد و خدمت امام صادق علیه السلام نشست و با دیدن امام عوض شد، مرید شد.[18] اگرهم جوان یک ناسازگاری دارد، این سطحی است عمیق نیست و زود کنار می رود، دیدید بعضی آهن ها وقتی یک لایه زنگ روی آن می نشیند، می شود زود آن را زدود، ولی بعضی آهن ها تا چکش می زنی یا روی آن دست می گذاری فرو می رود. اگر به این مرحله رسید دیگر مشکل است، کاری کنی یک جا خودش را نشان می دهد. جوان لایه های سطحی را زود می تواند کنار بزند. در زندگی تان تسویف نباشد، سعی کنید اشتباهات را جبران کنید. هر کجا هستید- این را برای همة اهل جلسه، و برای خودم عرض می کنم- اسلام بن بست ندارد. امام حسین علیه السلام فرمود: تنها کوچه ای که بن بست است کوچة گناه است. فرمود کسی که بخواهد از کوچة گناه به هدفش برسد، نمی رسد و آخر آن بن بست است، انتهای کوچة گناه محدود است. مگر این گونه نبود؟ مگر عمر سعد از کوچة گناه به حکومت ری رسید؟ مگر خولی و سنان به هدفشان رسیدند؟ انتهای کوچة گناه بن بست است، اما اسلام بن بست ندارد.

امید بخش ترین آیه قرآن

یک وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بین اصحابشان نشسته بودند، فرمودند: اصحاب من! به نظر شما امید بخش ترین آیه در قرآن چیست؟ «ما اَرجَحَ آیَه فِی القرآن؟» خوب همة آیات قرآن نورانی است، اما بعضی آیه ها قُرَر است، درر است، کلیدی است. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، قُرر آیات است، و شاه کلید را به دست انسان می دهد. کدام آیه در قرآن امیدبخش ترین است؟ شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین من بگویم؟ آقا فرمود: بگو، گفت: این آیه «إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء»[19] که می گوید خدا هر گناهی را می بخشد، غیر از شرک، فقط شرک را نمی بخشد. آقا فرمودند: این آیه واسع است، گسترده است اما امیدبخش ترین آیه نیست. فرد دیگری گفت: یا امیرالمؤمنین من عرض کنم؟ آیه «وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيماً»[20] هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را غفار و رحیم خواهد یافت. مولا فرمود: این هم آیة گسترده ای است، ولی امید بخش ترین آیه نیست. شخصی گفت: آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»[21]؛ ای بندگان من که بر خویش اسراف کردید، از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چون یاس از گناهان کبیره است. مولا فرمود: این هم خوب است، ولی آیه مورد نظر نیست. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ»[22] که می گوید هر کسی فاحشه ای، کار ناسزایی انجام داده، استغفار کند، خدا او را می بخشد. فرمود: همة اینهایی که می گویید آیاتی است که گسترده است، پیام دارد، اما امیدبخش ترین آیه در قرآن این است: «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ زُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ»؛ نماز بخوان، در صبح، مغرب و عشاء «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّـيِّئَاتِ»[23]؛ نماز بخوان که این نماز سیئات را می برد و می شوید.[24]

اهمیت نماز در جلوگیری از ارتکاب گناه

یک وقتی جوان در مدینه گناه می کرد، مردم آمدند به پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند: او معصیت می کند. آقا فرمود: آیا نماز می خواند یا نه؟ گفتند: بله نماز هم مي خواند، ولی گناه هم مي کند. -گاهی این گونه است که نماز خوان هم گاهی ممکن است خطا کند.- پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: اگر نماز می خواند دست از خطا برمی دارد، چون خدا در قرآن گفته: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ»[25]؛ نماز جلو فحشا و منکر را می گیرد، اگر نماز می خوانیم و فحشا و منکر هم مرتکب می شویم اشکال در نمازمان است، باید آن را درست کنیم. حضرت فرمود: نماز جلو فحشا و منکر را می گیرد. بر همین اساس است که می گویند نماز جماعت بخوانید. این مسجدها انقلاب ما را ایجاد کرد، و این عاشورا و هیئت ها و دسته جات نظام ما را حفظ کرد.

جبران فرصت سوزی ها

اگر گفتند تسویف بد است، یعنی فرصت سوزی بد است. در نقطة مقابلش هم، جبران خوب است. دقت کنید امشب چه عرض می کنم. جبران، بستگی به نوع گناه دارد، شخصی غیبت کرده بود پیش پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! من خجالت مي کشم به طرف بگویم غیبتت را کردم، - گاهی هم وقتی می گویی بدتر می شود، روابط به هم می ریزد و طرف مقابل رابطه ای را هم که داشته دیگر از انسان قطع می کند- حالا چه کار کنم؟ بروم بگویم؟ گاهی انسان خجالت می کشد بعضی حرفها را بگوید. -عزیزان، غیبت هر آن چیزی است که نتوانید در مقابل آن شخص بگویید. اگر نتوانستید حرفی را در مقابل کسی بگویید حرفی که اگر بگویی او ناراحت شود و آن حرف را پشت سر او بگویی این می شود غیبت.- «یا رسولُ الله ما کفّارهُ الاِغتیابِ»؟ چه کنم، غیبت کردم حالا هم خجالت می کشم به طرف بگویم، چه کنم؟ فرمود: «تَسْتَغْفِرُ لِمَنِ اغْتَبْتَهُ کَمَا ذَکَرْتَه»[26] برای کسی که غیبتش را کردی، دعا کن، برای او طلب آمرزش کن.

می دانید روایت داریم بعضی ها در روز قیامت ورشکست می شوند، حالا در این دنیا ورشکست زیاد داریم یک نفر چک بی محل می دهد، سرمایه ندارد، جنس ارزان می شود، گران می شود، ولی ورشکستگی های این دنیا، بالاخره گاهی جبران می شود، کاسب ها جمع می شوند، وام می دهند، زیر بغلش را می گیرند (دستش را می گیرند) و خلاصه شخص ورشکسته راه می افتد؛ اما بعضی وقت ها ورشکستگی قابل جبران نیست. روایت داریم بعضی ها در صحرای محشر ورشکست می شوند، چگونه؟ وقتی پروندة اعمالشان را به آنها مي دهند، می بینند خیلی عالی است؛ نماز، قرآن، مسجد، زیارت عاشورا، همه چیز داخل پرونده است؛ ولی می بینند یک صف طولانی منتظر این آقاست. از فرشته ها می پرسند این صف با من چه کار دارند؟ ما که کارنامه مان را گرفته ایم، اجازه بدهید برویم. می گویند این ها حق الناس است. از این فرد غیبت کرده ای به آن یکی تهمت زده ای، مال این یکی را خورده ای. بالاخره این ها هم گرفتارند. انسان هم در گرفتاری از کوچک ترین درخواست نمی گذرد. یک وقت وضع انسان خوب است، ممکن است از خیلی چیزها بگذرد، ولی وقتی گرفتار می شود اگر صد تومان هم از کسی بخواهد به سراغش می رود، می گوید ندارم، گرفتارم. می گویند شما غیبت ما را کرده اید، پس ثواب نمازت مال من است، ثواب روزه ات مال آن یکی، ثواب حجت مال این. ثواب اعمال او را می گیرند، او نگاه مي کند مي بیند ورشکست شد، پرونده خالی شد، دیگر هم هیچ کس زیر بغلش را نمی گیرد. اینجا نه وام می دهند و نه کاسبی است می گویند: «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً»[27]؛ برگرد، اگر می توانی دوباره از آن دنیا سرمایه بیاور، که دیگر امکان بازگشت نیست.

چگونگی جبران گناههای مختلف

سعی کنید به اصل جبران در زندگی تان اهمیت بدهید، هر کجا بودید، هر کجا هستید گذشته را جبران کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مخفیانه گناه کردی، مخفیانه ثواب کن؛ «مَنْ عَمِلَ سَیِّئَهً فِی السرِّ» کسی گناهی کرده، هیچ کس هم خبر ندارد، و سرّی بوده حالا «فَلیَعمَل حَسَنَهً فِی السرِّ»[28] به طور سری صدقه بده، نیمه شب که همه خواب هستند و کسی نمی بیند، بلند شو نماز بخوان، کارهای مثبتی انجام بده که هیچ کس متوجه نشود. جبران سیئة سری، حسنة سری است، اگر آشکارا گناه کردی، حسنة آشکار انجام بده، اینها همه جبران می کند. روایت داریم پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: چهار چیز سیئات را تبدیل به حسنات می کند؛ «أرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ وَکَانَ مِنْ قَرْنِهِ إلَی قَدَمِهِ ذُنُوباً بَدَّلَها اللهُ حَسَناتٍ» آنها چه هستند؟ 1- «الصِّدْقُ»؛ راست گفتن، خدا از انسان راستگو خوشش می آید، چون خدا خودش مظهر صدق است، مظهر سلام است، مظهر امنیت است. 2- «وَالحَیاءُ»؛ شرم، اگر کسی حیا داشته باشد خداوند گناهانش را می بخشد و سیئاتش را از بین می برد و به جای آن حسناتش را می نویسد. 3- «وَ حُسْنُ الخُلْق»؛ خوش اخلاقی، انسان دلش می سوزد برای کسانی که نمازشان، روزه شان، کمک کردن شان، دینشان خوب است، اما با زن و بچه شان خیلی بد اخلاقند و بد برخورد می کنند. این اخلاق بدشان به آن اعمال خوبشان لطمه مي زند، 4- «وَالشُّکر»[29]؛ شکر نعمات را به جا آوردن؛ یکی از مواردی که اصل جبران در آن است.

راه سرعت گرفتن به سوی بهشت

از این آیات و روایات زیاد داریم، به این آیه دقت کنید: «سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» چقدر زیباست! انسان باید این را تابلو کند تا هر روز در خانه بخواند. «سارعوا»؛ بدوید بشتابید. کجا بشتابیم؟ چه می دهند که بشتابیم؟ «سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» بشتابید خدا می خواهد شما را ببخشد، بعد از آن چه می شود؟ «وَجنّه»؛ می خواهد بهشت را هم به شما بدهد، بهشت هم که چیر کمی نیست. «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» اصلاً نمی توان تصور کرد، به بعضی ها می گویی آقا این کار را نکن، می گوید خودم مي خواهم بسوزم، به شما ربطی ندارد. اما نمی شود، واقعاً مشکل است، تصورش هم مشکل است. باید این طرز تفکر را از ذهنمان خارج کنیم. فرمود: «سارعوا» بشتابید به سوی مغفرت، به سوی بهشت. چگونه بشتابیم با کدام ماشین بیاییم که برسیم؟ کدام وسیله را سوار شویم که برسیم؟ قرآن وسیله اش را معرفی کرده، «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ»[30] یک وسیله اش تقواست. وسیلة دیگر چیست؟ «الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء»[31] انفاق است، چه در حال دارا بودن و چه نداری.

راههای مختلف انفاق

ممکن است بگویید من که چیزی ندارم چگونه انفاق کنم؟ پاسخ این است که انفاق همه اش به داشتن مال نیست، گاهی انسان سخنش را انفاق می کند، گاهی آبرویش را برای کسی گرو می گذارد، گاهی دو ساعت وقت مي گذارد دعوای دو نفر را حل می کند، اصلاح ذات البین می کند. گاهی انسان وقت می گذارد ضامن کسی می شود، گاهی بین پدر و پسری که با هم اختلاف دارند دوستی برقرار می کند، گاهی جوانی را در مسیر درست می کشاند. می گوید: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ»[32]؛ از هر چه به شما داده ایم؛ به یکی بیان داده ایم، به یکی آبرو داده ایم، گاهی یک نفر می تواند زمینة ازدواج صد تا جوان را در فامیل فراهم کند. این چقدر ثواب دارد! روایت داریم بالاترین شفاعت در مورد ازدواج جوان هاست. الآن ازدواج در کشور ما سنتی است فقط پدر و مادرها هر چه توان داشته باشند در امر ازدواج دخیل هستند؛ اما نهادینه نیست. مي توان آن را نهادینه کرد، در فامیل ها افرادی هستند که موجه هستند و می توانند واسطة آشنایی شوند. یک نفر پول دارد، مي تواند هزینه اش را بدهد، یک نفر آبرو دارد، می تواند ضامن وام او شود. این کارهای باارزشی است که می تواند ما را بالا ببرد و رشد دهد. فکر نکنیم ثواب فقط حج و زکات و عمره و زیارت امام رضا علیه السلام است، آنها هم در جای خود ارزشمند هستند خیلی هم خوب است، ثواب دارند، اما گاهی غافل هستیم که اطرافمان ثواب زیاد است. گاهی راه انداختن کار یک خانواده، یک جوان، برداشتن بار از دوش کسی، به انسان توفیقاتی می دهد. فرمود: «سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»؛ بشتابید دارند مغفرت می دهند، بهشت می دهند. خدایا با چه مرکبی بیاییم؟ «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِين» 1- متّقی باش، گناه نکن، 2- «الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء»، انفاق کن، چه داری و چه نداری. 3- «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ»، وقتی عصبانی شدی، خشمت را کنترل کن. خدا می گوید من خشمم را در مقابل تو کنترل می کنم، وقتی که تو بندة من هستی عصبانی شدی، خودت را کنترل کردی، فحش ندادی، ناسزا نگفتی، من که خالق تو هستم، من هم تو را می بخشم. این خیلی مهم است.

بالاترین اثر کنترل خشم

بالاترین اثر کظم غیظ این است. یک زمان آدم می ترسد، مقابله نمی کند. این کظم غیظ نیست؛ چون اگر توان داشت فحش مي داد و ناسزا می گفت. اما وقتی انسان در اوج قدرت به خاطر خدا خشمش را فرو ببرد، خدا مي گوید بندة من، خشمت را کنترل کردی، من هم خشمم را کنترل می کنم و رحمتم را شامل حالت می کنم. «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»[33]؛ مردم را ببخش، کینه ها را کنار بگذار، اختلاف ها و جدایی ها را کنار بگذار. اگر تو عفو کردی من خدا که خالق تو هستم، تو را عفو می کنم. چقدر این آیه زیباست! خوب است انسان این آیه را چند بار در روز بخواند: «سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»[34] اگر مغفرت می خواهید راهش این هاست. به اصل جبران اهمیت بدهید، خیلی مهم است.

سلیمان بن صرد خزاعی

وقتی قضیة کربلا تمام شد، سلیمان بن صرد خزاعی- از رؤسای قبایل کوفه است- بعضی از مردم کوفه را جمع کرد و گفت: بدکاری کردید- البته مردم کوفه کسانی نبودند که در کربلا با امام حسین علیه السلام جنگیده بودند، آنها فقط امام حسین علیه السلام را یاری نکرده بودند، والّا با امام حسین علیه السلام بودند؛ علت اصلی آن هم این بود که خیلی ترس و وحشت در آنجا حاکم بود، ابن زیاد واقعاً راه های خروجی کوفه را بسته بود واجازه نمی داد خیلی ها بیایند- سلیمان بن صرد خزاعی گفت: می دانید شما چه کار کردید؟ شما کاری کردید که مردم در زمان موسی علیه السلام با گوسالة سامری کردند، رفتند گوساله پرست شدند. اگر می خواهید نجات پیدا کنید، راهش این است همان چیزی که موسی به آنها گفت. وقتی که گوساله پرست شدند موسی علیه السلام گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ»[35] برگردید، گوساله را کنار بگذارید. سلیمان ابن صرد خزاعی گفت: مردم، مَثَل ابن زیاد و یزید، مثل گوسالة سامری است، اگر می خواهید از همین جا برگردید و توبه کنید و این گوساله پرستی را کنار بگذارید. او در کوفه انقلاب کرد و قیام توابین را راه انداخت، بسیاری از آنها هم شهید شدند.[36] در مدینه هم این قیام راه افتاد، پسر حنظلة غسیل الملائکه بعد از قضیة کربلا، سال 62 یا 63 در مدینه انقلاب کرد، خیلی هم شهید دادند. بعد از قضیة کربلا انقلاب های متعددی راه افتاد که اغلب آنها هم بر اساس همین اصل جبران بود، تصمیم گرفتند خطایی را که کرده اند جبران کنند، بتوانند پاسخ گوی خطایی که کرده اند باشند؛ گر چه همیشه جبران، نتیجه بخش نیست، گاهی ممکن است جواب ندهد.

گاهی فرصت خیلی از دست رفته، ولی در عین حال بهتر از ادامة مسیر خلاف است. راننده ای که در مسیر شانة جاده افتاده، هر کجا فرمانش را راست کند و به داخل جاده بیاید خطرش کمتر است تا این که شانة جاده را کج ادامه بدهد. قرآن مي گوید از هر کجا برگشتید به سود شماست «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَاب»[37]؛ هر که در زندگی اش انابه و بازگشت باشد هدایت می شود.

مسلمان شدن یهودی در جنگ احد

یک یهودی در اوج جنگ احد خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد، گفت: یا رسول الله، من می خواهم مسلمان شوم، آقا فرمود مسلمان شو و او مسلمان شد و به پیامبر گفت: یا رسول الله اجازه می دهی من به میدان جنگ بروم؟ فرمود: برو، به میدان آمد و شهید هم شد، از آن مسلمانانی است که نماز نخواند، و روزه نگرفت، چون اصلاً فرصت پیدا نکرد، مسلمان شد و بعد هم شهید شد. در تاریخ مسلمان هایی داریم که فرصت انجام سایر اعمال را پیدا نکردند، به دلیل این که در اوج حوادث از دنیا رفتند.

مسلمان شدن راهب مسیحی

در جنگ صفّین هم همین گونه بود، یک راهب مسیحی در مسیر راه با امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کرد و خدمت آقا شهادتین را گفت و مسلمان شد، از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آقا کجا می روید؟ فرمودند: به نبرد و مقابله با دشمن می رویم. عرض کرد: من هم بیایم؟ حضرت فرمودند: بله. او به جنگ آمد و در جنگ صفین شهید شد.

فرصت یابی ابوالحطوف و سعد در کربلا

بعضی ها نقل کرده اند در کربلا، بعد از ظهر عاشورا وقتی که همة یاران امام شهید شدند، امام حسین علیه السلام فریاد زد: «هَلْ مِنْ ناصرٍ ینصُرُنی؟» دو جوان و دو برادر در سپاه ابن زیاد بودند؛ به نام های سعد و ابوالحطوف. یکی از آنها به دیگری رو کرد و گفت: برویم به امام حسین علیه السلام بپیوندیم، - بالاخره جلوی ضرر را از هر کجا که بگیری سود است، اغلب اصحاب و بنی هاشم شهید شده بودند، تقریباً بعد از ظهر عاشورا بود، خود امام حسین علیه السلام مانده بود، آن لحظه ای بود که یار می طلبید. مرحوم مجلسی نقل کرده و دیگران نیز دارند که این دو بعد از ظهر عاشورا آمدند و به امام حسین علیه السلام پیوستند و شهید شدند.(اعیان الشیعۀ ج2، ص319) ببینید این گونه است، اگر کسی فرصت یاب باشد و اصل جبران را در زندگی اش پیاده کند، نتیجه اش این است.

خلاصه بحث

خلاصة عرض من این بود که یکی از گام ها شیطان تسویف است. یعنی از دست دادن فرصت، شیطان سعی می کند زیباترین ساعات فرصت را از شما بگیرد؛ یعنی جوانی، بعد وقتی سن انسان بالا رفت و جوانی اش گذشت تأسف می خورد اما دیگر قابل بازگشت نیست. انسان بعد خیلی تأسف می خورد، می گوید کاش وقتی 17- 18 ساله و جوان بودم، کمی بیشتر اهمیت می دادم چون می توانستم. اول نگذارید این فرصت از دست برود. دوم: اگر فرصت را از دست دادید به اصل جبران توجه کنید. اصل جبران این است که با توجه به نوع خطایی که انسان داشته، نوع ثواب را انتخاب کند. نوع کار خیر را انتخاب کند تا با توجه به روایات متعددی که داریم، در زندگی او تکفیر و تبدیل سیئات به حسنات صورت بگیرد.

روضه قاسم بن الحسن علیهماالسلام

یکی از کسانی که فرصت یاب بود، و از فرصت نوجوانی اش خوب استفاده کرد، قاسم بن الحسن علیهما السلام است. شب ششم محرم منسوب به ایشان است و معروف است که روضة قاسم بن الحسن علیهما السلام خوانده شود. اجازه بدهید در این شب جمعه، شب زیارتی قبر اباعبدالله، من این دل های شما را با چند جمله مصیبت روانة کربلا کنم مخصوصاً نوجوان ها و جوان هایمان برای قاسم بن الحسن علیهما السلام اشک بریزند، این گریه و این اشک غم زداست، افسردگی زداست، نشاط زاست، این گریه در واقع وصل شدن به اباعبدالله علیه السلام است. امام فرمود: این گریه ها و این عزاداری ها نظام و انقلاب ما را حفظ کرده است. چقدر این نوجوان آگاه است، چقدر با فهم و شعور است، نوجوانی که وقتی سه ساله بوده پدر را از دست داده، ده سال هر چه نگاه کرده عمویش امام حسین علیه السلام را دیده، امام حسین علیه السلام برای او مثل پدر بوده است. بالاخره یک بچة سه ساله، تصویر روشنی از پدرش ندارد، پدر را در سه سالگی از دست داده و عمده تصویری که در زندگی اش به عنوان مربی خودش می شناسد، اباعبدالله علیه السلام است. شاید یک دلیل این که برای امام حسین علیه السلام سخت بود که به او اجازه بدهد همین است. در روز عاشورا وقتی پسر خود امام حسین، علی اکبر علیهما السلام آمد اصلاً امام حسین علیه السلام تأمل نکرد، بلافاصله فرمود: برو، اما وقتی این نوجوان آمد چگونه به او بگوید؟ عزیز برادر است، یادگار و امانت اوست.

می گویند دستش را جلو آورد، او را در آغوش خود گرفت. این عمو و برادرزاده شروع کردند در آغوش هم گریستن. قاسم خم شد دست های عمو را بوسید، پاهای عمو را بوسید؛ «لَمْ یَزَل یَقبَّل یَتَقَبّل رِجلَیه و یَدَیه»[38] عمو جان، تو را به خدا اجازه بده بروم. عمو جان اجازه بده اسم من هم جزو کربلایی ها ثبت و ضبط شود. عمو چگونه به او اجازه بدهد؟ نوشته اند این دو آن قدر گریه کردند، «حتّی غُشِیَ عَلَیهِما»؛ تا آنکه هر دو به حالت غش روی زمین افتادند.

جان زهرا کربلایی کن مرا

در ره قرآن فدایی کن مرا

ای عمو حق علی بت شکن

دست رد بر سینة قاسم مزن

عمو بگذار بروم، عمو دیگر تحمل ندارم. بعد اجازه گرفت و به میدان آمد. حُمَیدِ ابن مسلم می گوید من ایستاده بودم، دیدم نوجوانی گریه کنان دارد می آید. گفتم خدایا چرا این نوجوان گریه می کند حتماً ترسیده و صفوف دشمن او را به خوف واداشته؛ اما وقتی رجز خواند، دیدم نه، برای غریبی عمویش حسین گریه می کند صدا زد:

«اِن تنکرونی و انا ابن الحسن

سِبطُ النّبیّ المصطَفی و المؤتمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لاسقوا ثوب المزن»[39]

هر که مرا نمی شناسد، من یتیم امام حسن علیه السلام هستم، پدر من امام حسن علیه السلام است، عمویم اباعبدالله علیه السلام است. این حسین علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام است که با او مانند اسیر برخورد می کنید. یا بقیه الله! وقتی هم روی زمین افتاد و دشمن محاصره اش کرد، اباعبدالله علیه السلام به سرعت خودش را رساند. شروع کرد دشمن را دور کردن، «ساعدَ الله قلبک یا اباعبدالله» امام حسین علیه السلام بالای سر قاسم علیه السلام ایستاد «فاذا الحسین قائمُ عَلی رأسه»، صدا زد: عزیز برادر، به خدا برایم سخت است که مرا صدا بزنی اما نتوانم برایت کاری انجام بدهم. «یَعَزُّ وَاللهِ عَلَی عَمِّکَ أنْ تَدّعُوَهُ فَلَا یُجیبَکَ أوْ یُجیبَکَ فَلَا یُعُینَکَ أوْ یُعُینَکَ فَلَا یُغنِی عَنْکَ بُعداً لِقَومٍ قَتَلُوکَ»[40] عمو، برایم سخت است که نتوانم برایت کاری انجام بدهم. شاید می خواهد بگوید عمو جان، یک روز جلوی چشمم بدن پدرت را تیرباران کردند و نتوانستم کاری کنم، امروز هم بدن تو زیر سم اسبان است و دوست و دشمن دارند نگاه می کنند. حسین با عزیز برادر چه مي کند؟ آیا مثل علی اکبر جوان ها را صدا مي زند؟ یک وقت دیدند خم شد، قاسم را بلند کرد، به سینه چسبانید، «وضَعَ صدرَهُ علی صدره»[41]

کاش نمی دید عمو پیکرت

تا که برد هدیه بر مادرت

«لا حول ولا قوّه الا بالله العلی العظیم».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]. فاطر، 6.

[2]. بحارالانوار، ج 98، ص 293؛ البلد الامین، ص 269؛ مصباح الکفهمی، ص 484.

[3]. فاطر، 6.

[4]. اعراف، 27.

[5]. بحارالانوار، ج 14، ص 172 به نقل از شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق، ج 1، ص 292.

[6]. مستدرک، ج 11، ص 397؛ بحارالانوار، ج 60، ص 250؛ القصص للراوندی، ص 85.

[7]. حجر، 29.

[8]. اعراف، 182.

[9]. آل عمران، 164.

[10]. بقره، 2.

[11]. مائده، 91.

[12]. حجرات، 10.

[13]. مستدرک، ج 9، ص 55؛ بحارالانوار، ج 71، ص 396؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 164.

[14].

[15]. احزاب، 23.

[16]. بحارالانوار، ج 44، ص 369؛ مثیرالاحزان، ص 39.

[17]. قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم لا تزول قدما عبد یوم القیامه حتی یسأل عن أربع عن عمره فیما أفناه و شبابه فیما أبلاه و عن ماله من أین کسبه و فیما أنفقه و عن حبّنا أهل البیت (بحارالانوار، ج 7، ص 258؛ الامالی للصدوق، ص 39؛ الخصال، ج 1، ص 253).

[18]. شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 491.

[19]. نساء، 48.

[20]. نساء، 110.

[21]. زمر، 53.

[22]. آل عمران، 135.

[23]. هود، 114.

[24]. مجمع البیان ذیل آیه به نقل از تفسیر نمونه، ج 9، ص 269.

[25]. عنکبوت، 45.

[26]. من لا یحضهر الفقیه، ج 3، ص 377؛ وسائل الشیعه، ج 22، ص 403؛ مستدرک، ج 9، ص 130.

[27]. حدید، 13.

[28]. وسائل الشیعه، ج 16، ص 102؛ بحارالانوار، ج 75، ص 199؛ معانی الاخبار، ص 236.

[29]. الکافی، ج 2، ص 107؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 167؛ بحارالانوار، ج 68، ص 332.

[30]. آل عمران، 133.

[31]. آل عمران، 134.

[32]. بقره، 3.

[33]. آل عمران، 134.

[34]. آل عمران، 133.

[35]. بقره، 54.

[36]. پیغمبر و یاران، ج 3، ص 241.

[37]. رعد، 27.

[38]. منتهی الامال، ص 521؛ مقتل آیه الله شوشتری، ص 153.

[39]. بحارالانوار، ج 45، ص 34.

[40]. بحارالانوار، ج 45، ص 35.

[41]. منتهی الامال، ص 521؛ در کربلا چه گذشت، ص 287؛ اللهوف، ص 157؛ سوگنامه آل محمد، ص 284.